

کانون خانواده و پژوهکاری

پیش گفتار: تعریف خانواده و نقش اساسی آن

محبت - بی مهری

دکتر مهدی کی نیا استاد دانشگاه

خانواده از نخستین نظام نهادی (۱) ، عمومی و جهانی است که برای رفع نیازمندیهای حیاتی انسان و بقای جامعه ضرورت تام دارد.

خانواده در عین حال که کوچکترین واحد اجتماعی است ، هسته اصلی جامعه ، مبنا و پایه هر اجتماع بزرگ است.

خانواده نهادی است که در طی تاریخ و در هر جامعه شکل یا ساخت و کارکرد یا کنش معین داشته و دارد.

مراد از ساخت (۲) هر نهاد شکل مشخص و معین آن در یک جامعه به خصوص است و مراد از کنش یا عمل یا کارکرد (۳) هر نهاد عمل یا نقشی است که برعهده دارد تا ارزش یا ارزشهایی را تأمین کند .

ساخت خانواده در طی قرون و اعصار و در میان قبایل و جوامع گونه گون مورد بحث ما نیست و گفتگو درباره خانواده زمستی - خانواده هسته ای - خانواده پیوسته - خانواده گسترده - پدرسالاری - مادر سالاری و غیر آنها به جامعه شناسی عمومی می سپاریم که ترجمه های مفید و ارزنده و تالیفات و تصنیفات ، در این زمینه ، در ادب شیوای فارسی فراوان است . اگر در این مقاله سخن از شکل خانواده به میان آید دور از این عوامل مادی و صوری است (که در جای خود واجد اهمیت است) ، شکل خانواده در جرم شناسی بر اساس عوامل گوناگون جرم زا طبقه بندی میشود که به موقع از آن گفتگو خواهیم کرد .

سخن را به کنش خانواده اختصاص میدهیم:

اولین و مهمترین کنش خانواده ، تأمین ارزش محبت در میان اعضای خود و سپس اشاعه و

(1) - Système Institutionnel

(2) - Structure

(3) - Acte



ترویج این ارزش از راه ایجاد روابط محبت‌آمیز و دوستی‌های ژرف در میان افراد جامعه است. کانون خانواده آموزشگاه مقدس محبت است. با محبت والدین شایسته و نیکوکار، همه احساسات و عواطف عالی در نهاد کودک شکفته میشود. کودک درس محبت، رحم و شفقت، نیکوکاری، وفاداری، صفا، خلوص، پاکی، راستی، صراحت لهجه، رشادت، شهامت، شجاعت، از خودگذشتگی، فداکاری، ادب، فروتنی، تواضع، عزت نفس، تعاون، سخاوت، احسان، ایثار، حریت، تقوی، عشق به کمال و سایر سجایا و ملکات انسانی را در نخستین سالهای زندگی خود در دامن پرمهر و محبت پدر و مادر میآموزد. کانون خانواده تنها پناهگاه فرزند و تکیه‌گاه امید اوست.

محبت، محبت می‌آفریند. ارزش محبت موجب افزایش میزان و توسعه حوزه آن میگردد. محبت کلید پیروزی است. با محبت میتوان بر دلها راه یافت و در آن برای همیشه مستقر گردید. راز پیروزی معلمان و مربیان و سیاستمداران و فرماندهان در محبت نهفته است. محبت لازمه مدیریت است.

محبت درهای بسته اسرار را میگشاید. فروغ محبت وجود انسانرا گرم و شاداب و پرتحرک میسازد. محبت آدمی را به زندگی امیدوار میسازد و به او درس فداکاری میآموزد. محبت منشاء احترام است.

درباره ریزی شخصیت و چگونگی رشد عواطف اشخاص، هیچ عامل اجتماعی به پایه محیط کوچک خانواده نمیرسد. تاروپود حیات روانی اشخاص را در کانون خانواده به هم می‌تنند.

والدین با عشق و محبت خود در تکوین شخصیت سالم و توانا و با تقوی و سازنده و مفید و مؤثر و مورد احترام فرزندان خود نقشی انکارناپذیر دارند خانواده با تشکیل ارکان و مبانی اولیه شخصیت در تأمین انواع ارزشهای اجتماعی چون قدرت، دانش، ثروت، تقوی، احترام، مؤثر است. خانواده بهترین وسیله گسترش ارزش محبت در میان افراد جامعه است.

محبت در همه جا از ارزشهای مطلوب اجتماعی است. محبت منبع الهام شعرا و آهنگسازان و مجسمه‌سازان و نویسندگان است. بهترین آثار بدیع ادبی و هنری از محبت مایه گرفته است.

محبت راز بقای فرد و جامعه است. ذوق همدستی و شوق همدلی معلول محبت در میان اعضای یک خانواده و علت بستگی و دیر- پائی این نهاد اجتماعی است.

خانواده آئینه شخصیت کودکان است

خانواده نماینده روانی جامعه بوده هم معلول و هم علت پیدایش منش اجتماعی است. منش اجتماعی نتیجه تطبیق احتیاجات انسانی با شکل زندگی در یک جامعه به خصوص است.

روش زندگی یک جامعه، محصول عوامل تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و روانی است که به نحو پیچیده درآمیخته‌اند. این روش زندگی به صورت عقاید و روحیاتی درمیآید که به وسیله پدر و مادر و بعد سایر عوامل و در مراحل مختلف تربیتی به کودک منتقل میشود و منش اجتماعی او را

به وجود می‌آورد. در تربیت رفتار و شخصیت کودک، ضمن رشد هم‌آهنگ تمام نیروهای انسانی او به سوی کمال، و دست‌یابی وی به آرمانهای تأیید شده انسانی، عقاید رایج و مستحسن در جامعه انعکاس می‌یابد و این عقاید به علت وضع طبقاتی و مقام و موقعیت فرد تعدیل پیدا می‌کند. خانواده تعیین‌کننده پایگاه اجتماعی اعضای خویش است.

چون خانواده یک نهاد اجتماعی است، کنش اجتماعی آن برای جامعه حائز اهمیت بسیاری است. خانواده اولین وسیله انتقال میراث فرهنگی به کودکان خود که مردان و زنان و سازندگان فردای کشورند می‌باشد. رسم‌ها، میثاقها، آداب، تشریفات، شاعران، مناسک، اخلاق، قانون و مقررات اجتماعی همه در خانواده از راه تلقین و تقلید دادن الگوهای صحیح به کودک آموخته می‌شود. خانواده کودک، را برای قبول مسؤولیت و جانشینی خود آماده می‌سازد، به افکار و عواطف و اراده و فعالیت وی شکل خاص می‌بخشد و او را اجتماعی می‌سازد بدین معنی که در اثر پیشقدمی و روش زندگی و تمرین به او می‌آموزد که چگونه خود را بر هنجارهای اجتماعی منطبق سازد تا در زمره انسانهای به هنجار اجتماعی، سعادت‌مند محسوب گردد.

خانواده در اصطلاح جرم‌شناسان

جرم‌شناسان، محیط اجتماعی را بر اساس تأثیر اراده در انتخاب آن و یا فقدان اراده و عوامل دیگر به گونه‌هایی تقسیم نموده‌اند. خانواده در آن تقسیمات، نخستین محیط اجتناب‌ناپذیر (۱) است که اراده کودک در انتخاب آن تأثیر نداشته است. هیچ کودکی خانواده خود را بر نمی‌گزیند زیرا انتخاب فرع بر وجود اراده است و در مورد کودک این امر سالبه به انتفای موضوع است. خانواده محیطی است که طفل به ناچار در آنجا چشم به دنیا گشوده و در آنجا رشد خود را آغاز کرده است. خانواده با کودک از هنگام ولادت تا سالیانی چند در تماس تقریباً انحصاری است. در این دوران کودک موجودی است کاملاً وابسته به خانواده و بسیار نرم که هنوز شخصیت او تکوین نیافته و آماده شکل‌پذیری است و بگفته سعدی شاعر شیرین سخن پارسی‌گو «چوب تر را چنانکه خواهی بیچ» لوح ضمیر کودک چون آئینه شفاف است که هرگونه نقش نیک و بد در خود می‌پذیرد، می‌توان او را راست یا کج، شجاع یا ترسو، صریح‌اللهجه یا مجامله‌کار، پرهیزکار یا تبه‌کار، مرد زندگی یا انکل اجتماعی، سعید یا شقی بار آورد.

خانواده در طی سالهای نخستین حیات کودک، بر اثر تماس نزدیک و دائمی با او، نقش بسیار قابل ملاحظه در سازندگی شخصیت و سلوک وی دارد و در حقیقت عامل تعیین‌کننده سرنوشت اوست. هرچند کودک از نظر خصائل اخلاقی و استعدادهای گوناگون و کیفیات روانی، تا حد زیادی تحت تأثیر گذشتگان خویش است و قانون وراثت درجهاتی بر او حکومت دارد اما این نکته را باید خاطر نشان کنیم که هیچ کودکی از مادر، به طور قطعی، تبه‌کار به دنیا نمی‌آید و هیچ فرزندی هم احترام به قانون را از هنگام ولادت با خود به همراه نمی‌آورد. در بادی امر این خانواده است که یکی از این دو راه را به سوی اومیگشاید. بی‌گمان به همین دلیل است که ابواب تحقیقات متعدد و مطالعات عمیقی بر پایه جرم‌شناسی در طی سده بیستم به خصوص در حدود سالهای ۱۹۳۵ درباره روابط موجود

(1) - Le milieu inéluctable

بین تبهکاری از یک سو و اوضاع گوناگون خانوادگی و طرق تربیت کودکان از دیگر سو گشوده شد. دنیای کنونی، بقدری به اهمیت ناشناخته نقش خانواده در تأمین سعادت یا شقاوت اجتماع پی برده است که یکباره محور علوم روانشناسی، آموزش و پرورش و روانکاری متوجه کودک گردیده و همگی خود را در خدمت خانواده‌ها درآورده‌اند تا با تربیت نیکو و پرورش سجایای عالی در کودک و تأمین زندگی مرفه و منزه برای او و جلوگیری از ایجاد عقده‌های مزاحم موجب تمایل وی به صلاح و تقوی و انحراف از تبهکاری گردند.

هنگام کوشش مداوم و همه‌جانبه دانشمندان و هیأت حاکمه این است که خانواده را به خاطر جامعه بزرگتر، بنام میهن، و بنام انسانیت تحت نظم در آورند. اگر خانواده به نحوی مؤثر در تربیت فرزندان خود همت‌گمارد، موجهی برای بزهکاری و سیه‌روزی آنان در آینده باقی نخواهد ماند. متأسفانه بسیاری از خانواده‌ها در پرورش کودک معرفتی نیندوخته‌اند و یا اگر تحصیلاتی در این زمینه دارند از آن سود نمی‌جویند و مصداق عالمان بی‌عمل می‌باشند.

تربیت کودکان که در روزگاران پیشین امری سهل و ساده و طبیعی بوده است در عصر ما به گونه‌ای فوق‌العاده دشوار تجلی کرده است. در جوامعی که به مکتب نرفته و یا خط‌نوشته بودند هر پدر و مادری برحسب اصول ساده و هم‌آهنگ تربیت شده بودند که والدین هر یک از آندو بدان‌سان تربیت یافته بودند مضافاً آنکه همسایگان و دیگر اعضای خانواده نیز بر همان مبانی تربیت شده بودند به این ترتیب شخصیت کودک تحت تأثیر تربیت منظم و متجانس والدین و خانواده و اطرافیان بدون تلاش فوق‌العاده‌ای به خود شکل میگرفت و از هرگونه تعارضی مصون بوده است اما این امر در جامعه کنونی غیرممکنست زیرا کسانیکه عهده‌دار تربیت کودک هستند خود کاملاً منطقی نیستند به این معنی که مجموعه‌ای از تناقضات هستند. پدر با مادر ناسازگار است این یکی آندیکری را قبول ندارد و هر یک با اولیای امور، مربیان، ارباب مطبوعات، وسایل ارتباط جمعی، و هنرمندان سینما دچار تعارض و کشمکش هستند. گوئی زندگی عصر ما صحنه جنگ و ستیز همه با همه و هر کس با خودش است. پدر و مادر کنونی برای اینکه بیش از دیگری در دل کودک راه یابد و مقام نخست را برای خود محرز گرداند احتمالاً بیش از پیش دچار تعارض میشوند. در چنین وضعی محال است که اولیای امور بتوانند بدون تناقض در تربیت صحیح کودک توفیق یابند. همچنین برای هر یک از والدین محال است که با خود در کشمکش و تعارض و تناقض گوئی نباشد زیرا رفتار هیچیک نمیتواند متکی بر یک فرهنگ متجانس باشد تا او را در صراطی مستقیم و غیرقابل تغییر حفظ کند. این تناقض گوئیها، بی‌گمان خالی از تأثیرات ناروا و نامکاساتی نامطلوب در فرزندان نخواهد بود نخست آنانرا به عدم اطاعت از والدین سوق میدهد، زیرا کودک در برابر تناقض گوئی پدر یا مادر بلا تکلیف میماند و نمیتواند تصمیمی عاقلانه اتخاذ کند ناگزیر ترجیح میدهد از اوامر و نواهی آنها سرپیچی کند به این ترتیب نه فقط از میزان اطاعت فرزندان از والدین کاسته میشود بلکه به اقتدار معنوی والدین نسبت به فرزندان لطمه شدیدی وارد میشود بعلاوه اطاعت و اقتدار تا حدود وسیعی به اعتبار و شوون والدین بستگی دارد و در عین حال تابع وضع و موقع اجتماعی والدین و هم‌آهنگی انتظارات و توقعاتی است که آنان از فرزندان خود دارند. فقر و بیچارگی، ظواهر مادی، میل به هم‌چشمی، روحیه سبقت‌جوئی،

درجهٔ پیروزی ، اسلوبهای بیان مافی الضمیر ، و وضع اجتماعی والدین درمقایسه با اشخاص دیگر که کودک آنها را میشناسد میتواند اعتبار و شؤون والدین را در نظر کودک خوار و خفیف سازد و همچنین رفتار والدین که باید سرمشقی برای کودکان باشد در تحت تأثیر عوامل مزبور بالنسبه بی اثر میماند. در سوء تأثیر تعارض روانی فرد و اثر نامطلوب تضاد و کشمکش و نفاق خانوادگی و فرهنگی و اجتماعی در رفتار کودکان و نوجوانان و جوانان ، همه دانشمندان بزمشناس اتفاق نظر دارند .

استادان و پژوهشگران امریکائی و اروپائی که آثار سنیف آناترا در پیش رو داریم همگی در این نکته اتفاق نظر دارند که تعارض بین اعضای خانواده به وحدت و یگانگی آن لطمه میزند. شدت تعارض موجب بروز نفاق و پرخاشگری و ستیزه جوئی و سرانجام سبب انحلال و زوال خانواده میگردد. دکتر اتین دوگریف استاد فقید مدرسهٔ علوم جنائی لوون در جلد اول مقدمه ای که بر جرم شناسی نوشت فصل دوم آنرا به مطالعه محیط اجتناب ناپذیر اختصاص داد پس از ذکر مقدمه ای، از جغرافیای محیط و تأثیر جمعیت در بروز جرم ، مقایسهٔ جرائم شهرها و روستاها و محله ها و کوچه های مختلف سخن به میان آورد و ارقامی از کشور خود بلژیک در این زمینه نقل نمود و سپس به بحث دربارهٔ تأثیر محیط خانواده در رفتار و کردار فرد پرداخت.

وی این نظر را تأیید کرد که کانون خانواده ای که بر اثر تعارض و نفاق و افتراق پدر و مادر یا ناسازگاری آنان آشفته است آثاری در وجدان کودک میگذارد که چندین سال بعد به صورت عصیان جوانی و سرکشی از مقررات اجتماعی بروز میکند و جدان اخلاقی هر کس مرهون طرز زندگی شخص در کودکی و رفتار پدر و مادر و برادران و خواهران و سایر اطرافیان در آن دوران است. بررسی تبهکاری کودکان ثابت کرده است که نفاق و تعارض و ستیزه جوئی میان پدر و مادر در بروز آن نقش عمده ای داشته و عامل مهمی بوده است . (۱)

تعارض ، نفاق ، ناسازگاری و مشاجره میان پدر و مادر و یا ستیزه جوئی و مراغه و اختلاف میان هردو یا یکی از آنان و کودک ، رفتار خشونت آمیز اطرافیان با کودک و عدم تفاهم در میان آنان آنچنان آثار شوم و زیان بخشی در روان طفل باقی میگذارد که با اعمال شقاوت انگیز خود و بروز مفاسد ، کاخ سعادت جامعه خویش را میلرزاند .

نه فقط ستیزه جوئی و نفاق و رفتار خشونت آمیز ، مفاسد خطرناک برای جامعه به بار میآورد بلکه خونسردی و سکوت دائمی والدین و کانون سرد و بی فروغ و خالی از محبت و مهر و نوازش آنان نیز تالی شومی در بر خواهد داشت. بسیاری از جانیان خطرناک و سنگدل و مجرمان به عادت کسانی هستند که در کودکی از نوازش مادری و محبت پدری محروم مانده و از این محرومیت رنج برده اند .

(دنبالهٔ این مقاله جالب را شمارهٔ بعد ملاحظه فرمائید)

(1) - Dr Etienne De GREEFF, Introduction à la criminologie, P.U.F.Paris,

1948 p. 83 à 109